

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 11, Winter 2022, 269-288
Doi: 10.30465/CRTLS.2020.23490.1467

A Critical Analysis on the Book
The Fundamental Transformation of Greek Philosophy in
Dealing with the Way of Islamic Thought

Abbas Ali Mansouri*

Abstract

One of the important issues in the field of Islamic philosophy is the relation between this philosophy and Greek philosophy. The main focus of the book's discussions is to study this issue. This article is intended to introduce and critique this book. In this regard, we first tried to clarify the content of the book and the main claim of the author. Finally, in the critique, we first briefly reviewed the strengths and attributes of the book and the critique of the book's form, then we entered in more detail about the book's analytical critique. The most important critique of the book is the inadequacy of the evidence and the lack of attention to the rival's arguments. According to the subject matter of the book and its scholarly methodology, it is suggested that higher education institutions consider this book as a text of educational assistance in the PhD degree in Islamic philosophy and comparative philosophy.

Keywords: Islamic Philosophy, Greek Philosophy, Tim, God, Abdul Javad Falatury.

* Assistant Professor, Department of Islamic Philosophy, Razi University, Kermanshah, Iran,
a.mansouri@razi.ac.ir

Date received: 09/09/2021, Date of acceptance: 25/12/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

تحلیل و نقد کتاب

دگرگونی بنیادی فلسفه یونانی در برخورد با شیوه اندیشه اسلامی

عباس علی منصورى*

چکیده

یکی از مسائل مهم در حوزه چپستی فلسفه اسلامی نسبتی است که این فلسفه با فلسفه یونانی دارد. محور اصلی مباحث کتابی که این نوشتار درصدد معرفی و نقد آن است بررسی مسئله مذکور است. به این منظور، با توجه به بدیع بودن موضوع و مدعاهای کتاب و دشوار بودن سبک نویسنده سعی شده است ابتدا خط سیر و محتوا و مدعای اصلی نویسنده روشن شود و در نهایت، در قسمت نقد، ابتدا به صورت اجمالی به نقاط قوت و ویژگی‌های مثبت کتاب و نقد شکلی کتاب پرداخته‌ایم؛ سپس به صورت تفصیلی وارد نقد تحلیلی کتاب شده‌ایم. شاید بتوان گفت مهم‌ترین نقص کتاب، علاوه بر تمرکز بر اندیشه قرآنی به جای فلسفه اسلامی، ناکافی بودن ادله نویسنده و عدم توجه کافی به ادله رقیب است که سعی شده در قسمت نقد محتوایی مصادیق متعدد این نقص به تفصیل نشان داده شود. با وجود نقدهای وارد بر کتاب، موضوع کتاب و روش‌شناسی محققانه و استنباط‌ها و خوانش‌های متفاوت آن از متون فلسفه اسلامی به لحاظ کیفی آن قدر جذاب و مقبول است که پیش‌نهاد می‌شود مراکز آموزش عالی این کتاب را به عنوان متن کمک‌آموزشی در مقطع دکتری فلسفه اسلامی و فلسفه تطبیقی لحاظ کنند.

کلیدواژه‌ها: ماهیت فلسفه اسلامی، فلسفه یونانی، عبدالجواد فلاطوری، مبدأ عالم، زمان، اندیشه قرآنی.

* استادیار گروه الهیات (گرایش فلسفه و حکمت اسلامی)، دانشکده ادبیات، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران، a.mansouri@razi.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۰۴



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه: چرایی اهمیت کتاب

هنگامی که درباره چستی و ماهیت فلسفه اسلامی و نسبت آن با اسلام و فلسفه یونانی بحث می‌شود معمولاً سه نقد یا به بیان بهتر سه پیش‌داوری و مواجهه غیرهم‌دلانه مطرح می‌شود: الف) فلسفه اسلامی همان فلسفه یونانی است، با این تفاوت که از سمت راست نوشته می‌شود؛ ب) فلسفه اسلامی با این‌رشد تمام شده است؛ ج) فلسفه اسلامی در واقع کلام است، نه فلسفه (مرحبا ۱۳۸۷: ۲۴۲-۲۵۰؛ عبودیت ۱۳۸۲: ۱۵-۲۱).

کتاب حاضر پژوهشی محققانه در نقد ادعای اول است؛ اما آنچه اهمیت این کتاب را آشکار می‌کند صرف رد ادعای مذکور نیست، زیرا این ادعا معمولاً توسط طرف‌داران و دوست‌داران فلسفه اسلامی رد می‌شود. اهمیت کتاب از این جهت است که نویسنده تلاش می‌کند با روش‌شناسی موفق و بهره‌گیری از فنون زبان‌شناختی اختلاف‌های بنیادی فلسفه اسلامی با فلسفه یونانی را در قالب مصادیق و مسائل مشخص و عینی نشان دهد؛ یعنی نویسنده تلاش می‌کند نشان دهد چگونه تلقی این دو مکتب از مفاهیم بنیادین (مانند مبدأ عالم، نحوه پدید آمدن موجودات از مبدأ، زمان، حرکت، نحوه حصول معرفت برای انسان) متفاوت است؛ در حالی که دیگران وقتی می‌خواهند این دگرگونی را نشان دهند غالباً سعی می‌کنند توسعه کمی مسائل در فلسفه اسلامی نسبت به فلسفه یونانی را نشان دهند.

این کتاب از دو جهت دیگر اثری مهم در حوزه فلسفه اسلامی است: ۱. روش‌شناسی کتاب. نویسنده با سه اندوخته مطالعات وسیع در حوزه فلسفه اسلامی و فلسفه یونانی، تسلط به فنون زبان‌شناختی، و تحصیل در مراکز دانشگاهی غرب مباحث را به‌گونه‌ای صبورانه، منسجم، برنامه‌ریزی‌شده، و خالی از حاشیه طرح می‌کند و از این جهت یادآور نوشته‌های موفق مستشرقان مشهور در حوزه مطالعات اسلامی است. خواننده کتاب حتی اگر با خط سیر و مدعای اصلی کتاب هم‌دل نباشد، از روش‌شناسی محققانه نویسنده بهره‌مند خواهد شد؛ ۲. آموزش نحوه مواجهه با میراث فلسفی. نویسنده در این کتاب بیش از این‌که درصدد خواندن متون فلسفه اسلامی باشد درصدد خوانش آن‌هاست؛ یعنی خواننده به‌هیچ‌وجه احساس نمی‌کند که این کتاب شرح یا تعلیقه‌گونه‌ای بر آثار یا دیدگاه‌های فلاسفه مسلمان است، بلکه احساس می‌کند نویسنده فیلسوفانه در مسائل مشارکت کرده و به اصطلاح سعی می‌کند متون فلسفی را به‌سخن درآورد و زوایای پنهان آن‌ها را روشن کند. به‌نظر می‌رسد موفقیت کتاب در دو جهت اخیر به‌اندازه‌ای است که بتوان پیش‌نهاد داد مراکز آموزش عالی این کتاب را به‌عنوان متن کمک‌آموزشی در مقطع دکتری فلسفه اسلامی و فلسفه تطبیقی لحاظ کنند.

اما از آن‌جا که هدف عمده ما در این نوشتار مشخص کردن سیر مباحث کتاب و نقد و تحلیل مدعاهای محوری آن است، به تفصیل وارد معرفی فصل‌های کتاب نخواهیم شد؛ ضمن این‌که هم‌چنان‌که اشاره شد اهمیت این کتاب منحصر به محتوا و مدعاهای آن نیست، بلکه روش مواجهه نویسنده با متون فلسفه اسلامی و شیوه‌های استنباط او از این متون نقطه قوت دیگر این کتاب است. گفتنی است که آشنایی و بهره‌مندی از این روش جز از طریق مطالعه صبورانه کتاب میسر نیست و از این جهت هیچ‌گاه تلخیص و گزارش کتاب، حتی اگر موفق باشد، نمی‌تواند جای مواجهه مستقیم با اصل کتاب را بگیرد.

۲. معرفی کلی اثر و فصل‌های آن

کتاب دگرگونی بنیادی فلسفه یونانی در برخورد با شیوه اندیشه اسلامی تألیف مرحوم دکتر عبدالجواد فلاطوری است که با ترجمه آقای سیدمحمدباقر تلغری‌زاده در سال ۱۳۹۴ و در ۱۰۰۰ نسخه توسط مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران و با همکاری انتشارات امیرکبیر منتشر شده است. حجم کتاب ۳۹۹ صفحه است که ۲۷ صفحه آن نمایه و کتاب‌نامه است.

هم‌چنان‌که مترجم محترم در پیش‌گفتار کتاب متذکر شده‌اند، این کتاب در اصل رساله‌ای است که مرحوم دکتر عبدالجواد فلاطوری در سال ۱۹۷۳ میلادی (برابر با ۱۳۵۴ ش.) به زبان آلمانی برای احراز مقام استادی تسلیم دانشکده فلسفه دانشگاه کلن آلمان کرده است. عنوان آلمانی کتاب چنین است: *Die Umdeutung der griechischen Philosophie durch das islamische Denken*. این کتاب ابتدا به زبان آلمانی در انتشارات کونینگزهاوزن و نویمان که انتشارات معتبر و شناخته‌شده‌ای است منتشر شد و مترجم، هم‌چنان‌که در قسمت سپاس‌گزاری کتاب اشاره می‌کند، اجازه ترجمه کتاب را از خانواده مرحوم فلاطوری اخذ کرده و ترجمه را از روی نسخه کپی کتاب انجام داده است.

کتاب مشتمل بر یک مقدمه، چهار فصل، و یک مؤخره به شرح زیر است:

مقدمه: نویسنده در مقدمه مدعاها و پرسش‌های بدیع و تأمل‌برانگیزی طرح می‌کند که می‌تواند به پژوهش‌گران فلسفه اسلامی سرنخ‌های خوبی در خوانش متون فلسفی بدهد؛ اما در عین حال خواننده کتاب احساس می‌کند نویسنده در این مقدمه به‌اجمال سخن گفته و حق مطالب را چنان‌که باید ادا نکرده است. مرحوم فلاطوری در این مقدمه ابتدا گزارشی

اجمالی از نحوه ورود فلسفه یونان به عالم اسلام و سرچشمه‌های مختلف فلسفه اسلامی ارائه می‌کند. سپس برخی پژوهش‌های مستشرقان و این دیدگاه را که فلسفه اسلامی فلسفه‌ای التقاطی و بدون مبنا و سیر آگاهانه و یا در حالت خوش‌بینانه تفسیری از فلسفه نوافلاطونی است رد می‌کند. برای رد این مدعا سعی می‌کند نشان دهد چگونه دیدگاه ابن‌سینا و فارابی در مورد نحوه پدیدآمدن جهان از مبدأ با دیدگاه نوافلاطونی تعارض دارد و به این منظور بحثی مفصل و زبان‌شناسانه در باب مفاهیم «ابداع»، «فیض»، «تجلی»، «انبجاس»، «صدور»، و «خلق» طرح می‌کند که بسیار تأمل‌برانگیز و از حیث گستره تحقیق حیرت‌انگیز است؛

فصل اول: نویسنده در این فصل با عنوان «خطوط اساسی ساختار اندیشه یونانی و تفاوت آن با شاكلة اندیشه قرآنی» سه بحث اصلی را طرح و پی‌گیری می‌کند که عبارت‌اند از: ۱. بحث در باب مهم‌ترین مؤلفه‌های ساختار اندیشه یونانی؛ ۲. بحث در باب شاكلة اندیشه قرآنی در مقابل ساختار اندیشه یونانی؛ ۳. جایگاه بحث زمان در ساختار اندیشه یونانی و چرایی اهمیت بحث زمان برای فهم ساختار اندیشه یونانی؛

فصل دوم: نویسنده در این فصل با عنوان «تلقی قرآن از زمان» تلقی قرآن از مفهوم زمان و تفاوت‌های آن با تلقی اندیشه یونانی را بررسی می‌کند. مباحث این فصل هم به‌لحاظ محتوا و هم به‌لحاظ شیوه مواجهه نویسنده با قرآن بسیار قابل استفاده است؛

فصل سوم: نویسنده در این فصل با عنوان «تلقی از واقعیت متناسب با تلقی قرآن از زمان» ابتدا از تلقی قرآن از مفهوم مبدأ نخستین عالم می‌گوید و سپس به بحث در باب مفهوم حرکت و پیدایش در ساختار اندیشه قرآنی می‌پردازد. بحث را با تحلیل مفهوم «کون» به‌عنوان مفهومی قرآنی و تفاوتش با مفهوم پیدایش و وجود در اندیشه یونانی ادامه می‌دهد و در انتهای فصل با انتخاب عنوانی جذاب «در باره امکان وجود فلسفه‌ای بر شالوده قرآنی» سعی می‌کند به این پرسش پاسخ دهد که آیا امکان دارد براساس درکی که قرآن از کون و واقعیت دارد از سه موضوع اصلی فلسفه اولی (یعنی پرسش از موجود به‌ماهو موجود، پرسش از لواحق وجود، پرسش از علل نخستین موجود به‌ماهو موجود) پرسش کرد یا این‌که با توجه به فقدان مفهوم وجود - با ویژگی‌هایی که برخاسته از اندیشه یونانی است - در اندیشه قرآنی باید از اساس طرح چنین پرسش‌هایی را اشتباه دانست؛

فصل چهارم: نویسنده در این فصل با عنوان «شناخت واقعیت براساس قرآن» دارد، به تفصیل به بحث در باب تلقی قرآن از ماهیت «علم» و کیفیت حصول آن می‌پردازد و

سعی می‌کند نقاط اختلاف فلسفه اسلامی و اندیشه قرآنی با اندیشه یونانی در مسئله علم را نشان دهد؛

مؤخره: در این بخش نویسنده سعی می‌کند چگونگی تأثیر اندیشه قرآنی در اندیشه یونانی را در قالب چند مصداق (یعنی زمان و حرکت و بحث حدوث و قدم) نشان دهد. او ضمن تصریح این مطلب که این تلاش در واقع در حکم آغاز راه است، نه تحقیق تام و تمام، متذکر می‌شود که هدف او این است که نشان دهد در این مصداق هسته اصلی مسائل دگرگون شده است و سپس علل این دگرگونی را نشان دهد.

۳. آشنایی با مرحوم عبدالجواد فلاطوری

عبدالجواد فلاطوری (۱۳۰۴-۱۳۷۵ ش) فیلسوف، فقیه، و اندیشمند ایرانی است که متأسفانه بسیاری محققان و متخصصان جوان در حوزه‌های فلسفه و علوم دینی شناختی از شخصیت علمی و آثار او ندارند. فلاطوری پس از تحصیل در حوزه علمیه اصفهان، مشهد، و تهران (و شاگردی در محضر بزرگانی هم‌چون میرزا هاشم قزوینی، میرزا محمدتقی ادیب نیشابوری، علامه محمدتقی آملی، میرزا مهدی آشتیانی، و میرزا محمدعلی شاه‌آبادی) و اخذ درجه لیسانس فلسفه از دانشگاه تهران به آلمان رفت و در دانشگاه کلن به او درجه پرفسوری عطا شد. او بنیان‌گذار کتاب‌خانه شیعی در دانشگاه کلن آلمان و نیز آکادمی علوم اسلامی در این کشور است. فلاطوری با اقدام به اصلاح محتوای اسلامی کتاب‌های درسی مدارس آلمان و چند کشور اروپایی دیگر تلاش کرد نگرش اروپایی معاصر به اسلام را تغییر دهد.

مرحوم فلاطوری فردی بسیار پرکار بوده است، به گونه‌ای که آقای محمد نوری در کتاب *زندگی‌نامه مرحوم فلاطوری* که به‌همت انجمن آثار و مفاخر فرهنگی چاپ شده است اسم ۱۵۰ اثر از وی (اعم از کتاب، ترجمه مقاله، و مصاحبه) را همراه با شناسنامه آن‌ها ذکر کرده است. نویسنده با ذکر سند تصریح می‌کند که «هرچند زمینه اصلی مطالعات مرحوم فلاطوری فلسفه بوده است، اما اشراف و توانایی او در فقه نیز به‌اندازه‌ای بوده که از آقا محمدرضا کلباسی درجه اجتهاد و اجازه نقل روایت کسب می‌کند» (قنبری ۱۳۸۶: ۱۵۱-۱۶۰).

برای آشنایی بیش‌تر با شخصیت، کارنامه، و اندیشه‌های ایشان شاید بهترین منبع همان کتاب انجمن آثار و مفاخر فرهنگی (*زندگی‌نامه عبدالجواد فلاطوری*) است که مشتمل بر زندگی‌نامه خودنوشت ایشان، برخی مقالات مشهور وی، و معرفی آثار اوست.

۱.۳ محتوا و مدعای اصلی کتاب

گرچه شاید برای نقد یک کتاب گزارش تفصیلی محتوای کتاب ضرورت نداشته باشد و صرف گزارش مواضع محل نقد کفایت کند، اما در این مقاله ما از دو جهت ناگزیریم محتوای اصلی کتاب را با تفصیل بیش‌تری گزارش دهیم: جهت اول زبان دشوار و تحلیل‌های بدیع و عمیق نویسنده است که چنان کتاب را فنی و دشوار می‌کند که مشخص کردن سیر مباحث کتاب و مدعاهای اصلی ایشان برای فهم کتاب بسیار راه‌گشاست؛ جهت دوم این است که باتوجه‌به همین مشکل اخیر نقد محتوایی کتاب بدون بیان محتوا و مدعای آن میسر نیست. باتوجه‌به آن‌چه گفته شد در ادامه سعی می‌شود محتوای اصلی کتاب تبیین شود.

عنوان کتاب به‌خوبی بیان‌گر مدعایی است که مرحوم فلاطوری در صدد اثبات و پی‌گیری آن است: فلسفه یونانی در مواجهه با اندیشه اسلامی دگرگونی بنیادی پیدا کرده و فلسفه اسلامی صرف ترجمه یا تفسیر فلسفه یونانی نیست. اما زبان کتاب چنان فنی و مملو از پاراگراف‌ها و پانوشت‌های زبان‌شناسانه است که فهم مصادیق این مدعا و استدلال‌ها و سیر مباحث اصلی آن آسان نیست. حتی خوانندگانی که کار ایشان مطالعه متون فلسفه اسلامی است گاهی نیاز دارند پاراگراف یا چند صفحه را چندین بار بخوانند.

نویسنده کتاب معتقد است فلسفه اسلامی حاصل برخورد دو جهان‌بینی از اساس متفاوت، یعنی جهان‌بینی حاکم بر فلسفه و علوم یونانی و جهان‌بینی قرآنی، است. آن‌چه از برخورد این دو جهان‌بینی به‌وجود آمده فلسفه‌ای است که اگرچه در صورت بیش‌تر یونانی است، ولی در محتوا عمدتاً قرآنی است. به عبارت دقیق‌تر، این فلسفه دیگر نه یونانی صرف است و نه قرآنی صرف و نه آمیزه یا التقاطی از آن دو، بلکه جریان فکری مستقل و ویژه‌ای است که از برآیند آن دو به‌وجود آمده و شایسته است مکتب فلسفی مستقلی به‌نام «فلسفه اسلامی» نامیده شود.^۱ دلیل مرحوم فلاطوری بر مستقل بودن این فلسفه این است که از دیدگاه ایشان اختلاف‌های فلسفه اسلامی با فلسفه یونانی موردی و بدون انسجام نیستند، بلکه بررسی موارد متعدد اختلاف بین این دو مکتب نشان می‌دهد که این اختلاف‌ها تصادفی نبوده و در جهتی معین رخ داده‌اند و سرانجام به سلسله‌ای از تغییرات اصولی در فلسفه یونانی منجر شده‌اند. این اختلاف‌ها ضامن استقلال نسبی فلسفه اسلامی و وحدت آن‌اند.

نویسنده سعی دارد نشان دهد این استقلال برخاسته از مهم‌ترین مرجع فکر اسلامی یعنی قرآن است و در صفحه ۷۰ کتاب تأکید می‌کند که قرآن بهترین منبع و معیار برای فهم تفاوت‌های اندیشه شرقی و سامی با اندیشه یونانی است. البته ایشان متذکر می‌شود که

منظورش توجه به قرآن به مثابه منبع شرع و اندیشه دینی نیست، بلکه در این کتاب نه محتوای دینی قرآن بلکه تنها شیوه نگرش آن به جهان مرکز توجه قرار می‌گیرد، آن هم تا آن جاکه این نحوه نگرش منشأ تفاوت‌های اصولی فلسفه اسلامی با سرچشمه یونانی آن شده باشد.

نویسنده برای نشان‌دادن چندی و چگونگی تأثیرگذاری قرآن بر فیلسوفان مسلمان سعی می‌کند ابتدا جوهره تفکر قرآنی و تفاوت‌های ماهوی آن با نگرش یونانی را به بحث بگذارد و در گام بعد نتیجه بگیرد برای متفکرانی که در این فضای فکری با چنین ویژگی‌هایی تنفس می‌کردند فراتر رفتن از شاکله خود و فهم اندیشه یونانی به صورت کاملاً یونانی آن ممکن نبود. بنابراین، آنچه در مواجهه این دو شیوه اندیشه اتفاق افتاد این بود که در این مواجهه بیش‌ترین تغییرها متوجه اندیشه یونانی شد تا ساختار و مؤلفه‌های اندیشه اسلامی؛ یعنی در واقع از نظر نویسنده آنچه در عمل اتفاق افتاد این بود که فیلسوفان مسلمان امر یونانی را اسلامی می‌فهمیدند و این فهم و تفسیر تازه از فلسفه یونانی آن‌چنان تفاوت‌هایی با اندیشه یونانی دارد که نمی‌توان این فلسفه را ترجمه و شرح و ادامه فلسفه یونانی دانست. او برای نشان‌دادن این ادعا سعی می‌کند بر ترجمه‌ها و اصطلاحات و مفاهیمی تمرکز کند که برای متون فلسفی یونانی وضع شد، این‌که چگونه معادل‌گذاری‌ها به گونه‌ای بودند که متضمن اندیشه قرآن بودند تا انتقال‌دهنده تام اندیشه یونانی.

نکته مهمی که در این جا باید به آن توجه داشته باشیم تا بهتر بتوانیم ایده و مدعای محوری نویسنده را بفهمیم این است که مرحوم فلاطوری در صفحه ۶۰ تا ۶۷ کتاب اصرار مؤکد دارد این ادعا را به اثبات برساند که اگر تفاوت‌هایی بین فلسفه اسلامی و فلسفه یونانی وجود دارد و فلسفه یونانی در عالم اسلام دست‌خوش دگرگونی‌های بنیادین شده است، علت و منشأ این دگرگونی‌ها را نباید در نقص و ابهام ترجمه‌های اولیه یا اضافات و تفاسیر ناقلان اسکندرانی و مسیحی دانست، بلکه علت اصلی را باید در اختلاف این دو جهان و حوزه فرهنگی در شیوه اندیشیدن دانست؛ اما در عین حال نباید آن را به مطالعات مردم‌شناختی یا مسائل مربوط به تاریخ فرهنگ فروکاست، بلکه باید هم‌چون علتی فلسفی و منطقی صرف به آن نگاه کرد.

۲.۳ مبنایی‌ترین و مهم‌ترین مصادیق اختلاف فلسفه اسلامی با فلسفه یونانی

نویسنده کتاب در صفحه ۶۸ تصریح می‌کند که مهم‌ترین مفاهیم و مباحثی که استقلال و تفاوت فلسفه اسلامی با فلسفه یونانی را در آن‌ها می‌توان جست‌وجو کرد (مفاهیمی که

به‌ظاهر تعاریفی مشابه در سنت فلسفه اسلامی دارند، اما دقت در آن‌ها نشان می‌دهد در سنت فلسفه اسلامی به‌گونه‌ای متفاوت با آنچه در فلسفه یونانی و به‌طور کلی فلسفه غربی معمول است به‌کار گرفته شده‌اند) عبارت‌اند از: «زمان»، «حرکت»، «صیوروت و شدن» و «علم و آگاهی».

هرچند نویسندگان در باب اختلاف فهم‌های ناظر به مفاهیم مذکور به تفصیل بحث می‌کند، اما معتقد است ریشه‌ای‌ترین موضوع و بحثی که منشأ اختلاف فهم فلسفه اسلامی و فلسفه یونانی در مفاهیم بالاست «پرسش از مبدأ» است. او تصریح می‌کند که برای فهم این اختلاف‌ها باید مبنا را پرسشی قرار دهیم که از نظر تاریخی نخستین و از نظر فلسفی اساسی‌ترین پرسش فلسفه یونانی است: پرسش از مبدأ (آرخه). با تحلیل این مفهوم است که می‌توانیم مهم‌ترین مؤلفه‌های ساختاری اندیشه یونانی را پیدا کنیم. سپس (به دلیل این که قرآن کتاب فلسفی نیست و نمی‌توان سرنخ و دلیل واضح برای تحقیق فلسفی در آن یافت) می‌توانیم متناسب با هریک از این مؤلفه‌های به‌دست‌آمده پرسشی درمقابل قرآن نهاده و بکوشیم به پاسخی بی‌طرفانه دست یابیم.

البته نویسندگان در صفحه ۶۹ کتاب اشاره می‌کند که هسته اصلی اختلاف فلسفه اسلامی و فکر سامی با اندیشه یونانی در مسئله زمان نهفته است. در کتاب هم در باب مفهوم زمان نسبتاً مفصل بحث می‌شود. اما مباحث و توضیحات نویسندگان در مبحث زمان نشان می‌دهد که وی علت اختلاف فلسفه اسلامی و فلسفه یونانی در فهم مفهوم زمان را اختلاف ایشان در مفهوم مبدأ و نحوه پدیدآمدن جهان می‌داند.

بنابر آنچه گذشت، در واقع مدعای اصلی نویسندگان این است که اختلاف اساسی فلسفه اسلامی با فلسفه یونانی به تلقی این دو فلسفه از خداوند یا مبدأ نخستین و نحوه و چگونگی صدور اشیا از او برمی‌گردد، به این صورت که جوهره تفکر یونانی پرسش از مبدأ نخستین به‌عنوان «چه چیزی» است. پرسش ایشان این است که چه چیزی مبدأ نخستین عالم است؟ ایشان به دنبال یک مبدأ درون‌بود بودند که جهان هستی از آنجا بسط پیدا کرده باشد. گویی از نگاه ایشان هستی مبنای بیرون‌بود و خالق هستی بخش ندارد؛ یعنی تلقی یونانی از مبدأ به این صورت است که مبدأ اراده خلقت نکرده، بلکه جهان از او سرریز شده است. جهان حاصل ضرورتی غیرارادی و سرشارشدن است که به صورت تدریجی، و نه دفعی و جهشی، تحقق می‌یابد و پیدایش آنی وجود ندارد.

نویسنده معتقد است نقطه مقابل این تفکر تفکری است که از قرآن نشئت می‌گیرد و از «چه کسی» می‌پرسد، نه «چه چیزی» و مبدأ را خالق می‌داند که در خارج از اشیا وجود دارد؛ یعنی در فلسفه اسلامی مبدأ عالم یک فاعل مرید است و تمام موجودات عالم اولاً از عدم خلق شده‌اند و ثانیاً این امور می‌توانستند در وضعیت عدم مطلق بمانند؛ یعنی جبر و ضرورتی در پدید آمدن آن‌ها نیست و جهان از طریق فرایندی دائم از مبادی درون‌جهانی خلق نشده، بلکه همه چیز بدون علت و مبدایی درون‌بود از خالق در طی عملی فارغ از فرایند و بی‌ارتباط با زمان از حالت عدم به حالت وجود می‌آیند.

نویسنده در ادامه در صفحات ۱۸۹ تا ۲۱۶ تلاش می‌کند با تمرکز بر مفهوم مبدأ نشان دهد مفهوم وجود و مفهوم زمان به معنای معهود آن‌ها در فلسفه یونانی باقی نمانده، بلکه به شکل اساسی متحول شده است. تمرکز نویسنده در این خصوص بر مفاهیم قرآنی «کون»، «وقت»، «دهر»، و «آن» و در مقابل درک یونانی «آرخه»، «آینای»، «آن»، «کینسیس»، و «گنسیس» و ارتباط آن با درک زمان است.

نویسنده معتقد است زمان در اندیشه یونانی امری سامان‌بخش، بی‌آغاز، و بی‌انجام است که آنات آن با یک‌دیگر نسبت تقدم و تأخر دارند و رویدادها و پدیده‌های درون آن چنان حلقه‌های زنجیری به هم پیوسته‌اند، به گونه‌ای که نمی‌توان آن‌ها را به دل‌خواه جابه‌جا کرد. اما زمان قرآن چنان ظرفی است که ویژگی مکان‌گونگی دارد و حوادث درون آن به دل‌خواه (به اراده الهی) جابه‌جا می‌شوند. از نظر نویسنده، بر مبنای این زمان‌نگری همه مقولات فلسفه یونانی در فلسفه اسلامی، به ویژه علت و معلول، شکل ویژه‌ای به خود می‌گیرند که با صورت یونانی‌شان بسی متفاوت‌اند.

۴. نقد و نظر

مباحث این بخش ذیل سه عنوان پی‌گیری خواهد شد: ۱. نقاط قوت و ویژگی‌های مثبت کتاب؛ ۲. نقد شکلی کتاب؛ ۳. نقد و تحلیل محتوایی کتاب که ناظر به مدعای اصلی و برخی مدعاهای فرعی کتاب خواهد بود. تمرکز ما بیش‌تر بر این نوع نقد خواهد بود.

۱.۴ ویژگی‌های مثبت و بدیع اثر

۱. مهم‌ترین و اساسی‌ترین نقطه قوت کتاب عمیق و بدیع‌بودن مباحث و محتوا و روش‌شناسی محققانه آن است. از آن‌جاکه این نقاط قوت در ابتدای مقاله با عنوان «چرایی

اهمیت کتاب» و در قسمت گزارش محتوای کتاب به تفصیل توضیح داده شد، از ذکر دوباره آن‌ها اجتناب می‌شود؛ ۲. ارائه مباحث زبان‌شناسانه دقیق در مورد مفاهیم کلیدی در فلسفه اسلامی و ساختار قرآنی، مثلاً تحلیل مفهوم صدور و فیض و انبجاس در صفحات ۳۱-۶۰، تحلیل مفهوم علم در صفحه ۲۹۸، تحلیل مفهوم حق و باطل در صفحه ۳۰۳، و تحلیل مفهوم حکمت در صفحه ۳۱۱؛ ۳. معرفی کتاب‌های مفیدی در پانوشته‌ها که در غرب یا جهان عرب در مورد فلسفه اسلامی و تاریخ آن نوشته شده است. برای مثال پانوشته‌های صفحات ۱۷، ۱۹-۲۱، ۶۷؛ ۴. کثرت مطالعات نویسنده در حوزه‌های مرتبط با موضوع. این کثرت مطالعه در پانوشته‌ها و معرفی منابع مختلفی یونانی و اسلامی و یا در مباحث قرآن‌شناسی به خوبی مشهود است. این تسلط و کثرت مطالعات نویسنده سبب می‌شود خواننده از کنار سخنان بدیع و متفاوت او به راحتی رد نشود و تأمل‌های نویسنده را جدی بگیرد؛ ۵. کتاب از حیث کثرت منابع و رجوع به منابع دست‌اول از کیفیت قابل قبولی برخوردار است. نویسنده به علت آشنایی با زبان انگلیسی و آلمانی از منابع غیرفارسی و عربی بهره فراوان برده است. پانوشته‌ها و کتاب‌نامه کتاب به خوبی گویای این مطلب است؛ ۶. نظم و انسجام فصل‌ها و بخش‌های کتاب و پرهیز از طرح مسائل زائد و کم‌ارتباط با موضوع محوری، نقطه قوت دیگر کتاب است.

۲.۴ نقد شکلی اثر

کتاب فاقد طرح روی جلد است، اما رنگ زرد جلد هم‌راه با فونت سفید و قرمز عنوان به آن زیبایی بصری نسبتاً قابل قبولی بخشیده است. صفحه‌آرایی کتاب چندان موفق نیست، آن هم به دلیل پانوشته‌های طولانی کتاب که سبب شده است گاه چند صفحه فقط پانوشته باشد و بین متن‌های کتاب فاصله بیفتد، برای مثال صفحات ۲۰-۲۳، ۴۱-۴۲، ۲۹۳. فاصله سطرهای کتاب مناسب است و تورفتگی پاراگراف‌ها و سطرهای اول هر پاراگراف رعایت شده است.

گرچه عنوان کتاب کمی طولانی است، اما به خوبی ناظر به محتوا و مقصود نویسنده است. عناوین فصل‌ها نیز به خوبی انتخاب شده و ناظر به محتوای مباحث فصل‌ها هستند. ترتیب منطقی فصل‌ها رعایت شده است، به گونه‌ای که واقعاً بدون خواندن فصل اول فهم مطالب فصول دوم و سوم بسیار دشوار است و تقریباً همین نسبت بین سایر فصل‌ها هم جاری است. اما شاید بهتر بود بند پنجم فصل سوم را (یعنی «درباره امکان وجود فلسفه‌ای

بر شالوده قرآنی» که تقریباً از حیث محتوا از مباحث آن فصل مستقل و درحکم ضمیمه آن است به عنوان فصل پنجم طرح می‌کرد و مباحث قسمت مؤخره را (که حدود ۵۲ صفحه است) که نسبت محتوایی زیادی با آن بند دارد ذیل آن طرح می‌کرد، ضمن این‌که مباحث مؤخره نسبت به موضوع محوری کتاب آن قدر اصلی و محوری‌اند که از آن‌ها به عنوان مؤخره یاد نشود.

باتوجه به محتوای عمیق و موضوع ابتکاری کتاب و زبان تقریباً پیچیده آن اقتضا داشت نویسنده در پایان هر فصل نتیجه‌گیری کوتاهی ارائه می‌کرد که هم از خطاهای محتمل در فهم مطالب فصل می‌کاست و هم سیر و نسبت مباحث و فصل‌ها را برای خواننده روشن‌تر می‌ساخت؛ ضمن این‌که با این کار خواننده می‌توانست باتوجه به مجموع نتیجه‌گیری‌های فصل‌های مختلف درک بهتری از نتیجه و غایت نهایی نویسنده داشته باشد. باتوجه به فقدان چنین نتیجه‌گیری‌هایی، شاید بهتر بود مترجم مقدمه‌ای گزارش‌گونه در باب محتوا و خط‌سیر کتاب عرضه می‌کرد. این کار کمک شایانی به کاهش سردرگمی خوانندگان می‌کرد.

کتاب هنگام ارجاع به آیات قرآن اعراب‌گذاری را رعایت کرده است، اما در ارجاع به متون عربی فلسفه مسلمان از اعراب استفاده نکرده است. این کار برای محققان حوزه فلسفه اسلامی به علت عادت داشتن به خواندن متون بدون اعراب چندان ضرورت ندارد، اما شاید برای خوانندگانی که با این متون آشنایی تخصصی ندارد سبب دشواری‌هایی شود. در باب منابع، این نقد بر کتاب وارد است که بیش‌ترین ارجاع آن به کتاب‌هایی است که در باب فلسفه اسلامی نوشته شده‌اند و ارجاعات به خود متون فلسفه اسلامی در حدی نیست که از این کتاب انتظار می‌رود.

۳.۴ نقد و تحلیل محتوایی اثر

مهم‌ترین نقد و نقص محتوایی کتاب علاوه بر تمرکز بر اندیشه قرآنی به جای فلسفه اسلامی ناکافی بودن ادله و عدم توجه کافی به ادله رقیب است. در این قسمت سعی خواهد شد مصادیق متعدد نقص اخیر بررسی شود. اما لازم است یادآوری شود که هدف از این نقدها رد قطعی مدعاهای نویسنده نیست بلکه صرفاً نشان‌دادن این مطلب است که نویسنده آن‌گونه که باید به ادله و شواهد رقیب توجه نکرده و در متن کتاب سعی نکرده است پاسخی به این شواهد دهد یا تفسیری متناسب با نظریه‌اش از این مفاهیم و عبارات ارائه کند.

۱.۳.۴ منحرف‌شدن مسیر و مدعای بحث

هم‌چنان‌که در قسمت گزارش محتوای کتاب گذشت، مدعای اصلی نویسنده اثبات مستقل‌بودن فلسفه اسلامی و داشتن تفاوت‌های بنیادی با فلسفه یونانی است. اما آن‌چه در کتاب جریان دارد کم‌تر ناظر به مقایسه فلسفه یونان با فلسفه اسلامی است، بلکه بخش زیادی از مباحث ناظر به تفاوت نگرش قرآنی در مقایسه با نگرش یونانی است؛ یعنی نویسنده در مقام عمل تفکر یونانی را با تفکر قرآنی مقایسه می‌کند تا با فلسفه اسلامی. در واقع آن‌چه نویسنده آن را اندیشه‌ای مستقل می‌نامد فلسفه اسلامی نیست، بلکه تلقی قرآن از برخی مفاهیم فلسفی است. به همین جهت، ما شاهدیم که بخش عمده‌ای از مباحث کتاب ناظر به تفسیر و تحلیل آیات و مفاهیم قرآن است و کم‌تر شاهدیم نویسنده به متون فلسفه اسلامی ارجاع دهد. برای مثال، تمام مباحث فصل اول (چنان‌که از عنوان آن پیداست) ناظر به تفاوت‌های ساختار اندیشه یونانی با ساختار اندیشه قرآنی است. تمام مباحث فصل دوم در باب تلقی قرآن از مفهوم زمان است. در بخش مؤخره نیز اکثر مباحث ناظر به مقایسه مفهوم علم در اندیشه یونانی و ساختار قرآنی است.

۲.۳.۴ تأویل‌گرایی به جای استدلال‌گرایی

سبک نوشتاری نویسنده در کتاب به‌گونه‌ای است که خواننده بعد از خواندن هر بخش احساس دوگانه‌ای دارد؛ از یک طرف احساس می‌کند کتاب مطالب مهم و قابل‌توجهی برای گفتن دارد و از طرف دیگر احساس می‌کند که مطالب کتاب مدعاهایی‌اند که گرچه شواهدی دال بر اثبات آن‌ها ارائه شده است، اما هم‌چنان نیازمند ادله قوی‌تری‌اند. چنین است که خواننده احساس می‌کند نه می‌تواند مطالب و مباحث کتاب را بپذیرد و نه می‌تواند آن‌ها را رد کند و در تحیری هم‌راه با طلب باقی می‌ماند. از این جهت سبک نوشتاری مرحوم فلاطوری یادآور نوشته‌های هانری کرین است.

شاید بتوان علت اصلی این امر را (علاوه بر بدیع‌بودن مدعاها) این بدانیم که نویسنده به روش تأویل و نگرش درونی و باطنی تعلق خاطر دارد. این مطلب هم در سبک و نوع تحلیل‌های نویسنده مشهود است و هم نویسنده در صفحه ۶۵ کتاب بر آن صحنه گذاشته و تصریح کرده است که فکر سامی با فکر یونانی و غربی کاملاً متفاوت است، به طوری که روح و معنای فلسفه‌ورزیدن و درک روح غربی از مفاهیم با درک ما از مفاهیم اساسی بسیار بیگانه است. در صفحه ۲۸۳ نیز ضمن توضیح مفهوم تأویل تصریح می‌کند که

تأویل از همان آغاز پذیرش فلسفه یونانی و به‌ویژه در فرایند اسلامی کردن آن سهم مهمی داشته است.

۳.۳.۴ نحوه پدید آمدن عالم از مبدأ: نظریه فیض یا نظریه خلق

هم‌چنان‌که اشاره شد، نویسندگان یکی از تفاوت‌های بنیادی میان فلسفه اسلامی و فلسفه یونان را مسئله کیفیت صدور و پدید آمدن موجودات از مبدأ نخستین می‌داند و معتقد است که فلسفه یونانی قائل به نظریه فیض است، به این معنا که جهان از مبدأ سرریز می‌شود و حاصل ضرورت، وفور، و سرشار شدن است. فلسفه اسلامی قائل به نظریه خلق است، به این معنا که مبدأ عالم یک فاعل مرید است و تمام موجودات عالم را از عدم خلق کرده است و امور می‌توانستند در وضعیت عدم مطلق بمانند و ضرورتی در پدید آمدن آن‌ها در کار نیست.

گرچه شواهدی دال بر مدعای نویسندگان در متون فلسفه اسلامی وجود دارد، از جمله این‌که خدا را فاعل مرید می‌دانند (ابن سینا ۱۳۶۳: ۳؛ ملاصدرا ۱۳۵۴: ۱۳۵)، اما شواهدی دال بر پذیرش نظریه فیض در عبارات فلاسفه مسلمان نیز وجود دارد و ظاهر عبارات به‌گونه‌ای است که همان معنای یونانی کلمه را تداعی می‌کند. نویسندگان ضمن ذکر این شواهد می‌بایست توضیح می‌داد که چرا از نظر او این شواهد دلالت بر فیض به معنای یونانی کلمه ندارند.

از جمله این شواهد ادبیات و ساختار بیانی فلاسفه مسلمان در مسئله نحوه صدور موجودات از خداوند است که بیش‌تر از این‌که با نظریه خلق و آفرینش سازگار باشد با نظریه فیضان سازگار است. تمام تلاش ایشان متمرکز است بر تحلیل و توضیح نحوه برون‌ریختن اشیا از خداوند، نه تحلیل نحوه آفرینش.

شاهد دیگر این‌که هم‌چنان‌که در ادامه اشاره خواهد شد فلاسفه مسلمان قائل به قدم عالم بوده‌اند و از مخالفان سرسخت نظریه حدوث زمانی عالم‌اند. قدیم‌دانستن عالم به این معناست که ایشان نظریه خلق از عدم را که لازمه نظریه آفرینش است نمی‌پذیرند.

اما شاید بتوان گفت مهم‌ترین شاهد که نشان از پذیرش نظریه فیض از جانب فلاسفه مسلمان دارد تحلیل ایشان در بحث عنایت و نحوه فاعلیت و غایت فعل الهی است که با نظریه فیض سازگارتر است. اگر به تحلیل و تصویرسازی ایشان از عنایت و فاعلیت الهی دقت کنیم، به این نتیجه خواهیم رسید که گویی ایشان عملاً بین خدا و جهان بینونیتی

نمی‌بینند و جهان را همان ظهور خداوند می‌بینند؛ چه آن‌که فلاسفه مسلمان قاطعانه نظریه فاعل با قصدبودن خداوند را (که با نظریه خلق و آفرینش سازگاری دارد) رد می‌کنند، یعنی این تصویر را که خداوند را موجودی فرض کنیم که بیرون از جهان است و جهان بیرون از اوست و ناگهان اراده می‌کند یک دیگری را به نام جهان خلق کند. در عوض معتقدند خداوند اراده و غایت زائد بر ذات ندارد. در تفسیر این نظریه (یعنی «نفی اراده زائد بر ذات» و نحوه فاعلیت و عنایت الهی سه نظریه مشهور میان فلاسفه مسلمان وجود دارد (که دقت در خروجی آن‌ها یعنی از حیث نحوه صدور عالم نشان از این دارد که اساس نظریه ایشان یکی است و اختلاف فقط در تفسیر نحوه علم خداوند به ذات خودش است) که عبارت‌اند از: ۱. نظریه فاعل بالعنایه از ابن‌سینا؛ ۲. نظریه فاعل بالرضا از سهروردی؛ ۳. نظریه فاعل بالتجلی از ملاصدرا (ملاصدرا ۱۹۸۱: ج ۲، ۲۲۱-۲۲۶؛ ملاصدرا ۱۳۶۱: ۳۳۰؛ ابن‌سینا ۱۳۷۵: ۱۱۳؛ سبزواری ۱۳۷۹: ج ۲، ۴۰۵-۴۲۰). در هر سه نظریه نحوه فاعلیت خداوند این‌گونه تفسیر می‌شود که خداوند چون به ذات خود علم دارد به نظام هستی و مراتب آن علم دارد و چون علم او فعلی است، با نظرکردن در ذات خود ماسوی‌الله پدید می‌آیند. گویی ماسوی‌الله یا عالم ممکنات به معنای حقیقی کلمه غیر او نیستند و علم خدا به ممکنات همان علم خدا به ذات خودش است.

۴.۳.۴ خلق از عدم

نویسنده در صفحه ۹۲ و در مباحث صفحات ۲۰۱-۲۱۳ یکی از تفاوت‌های فلسفه اسلامی بالتبع پیروی از اندیشه قرآنی را با فلسفه یونانی در اعتقاد به خلق از عدم می‌داند. این مدعا در حالی است که صراحت فلاسفه مسلمان برخلاف مدعای نویسنده است. فلاسفه مسلمان تصریح دارند که خلق از عدم محال است. برای مثال، ابن‌سینا در کتاب *نجات* در بحث مبادی اجسام طبیعی تصریح می‌کند که مبادی مقارن اجسام حادث سه چیز است: ماده، صورت، و عدم. بعد در توضیح عدم متذکر می‌شود که مرادش از عدم مقارن با قوه است، زیرا عدم مطلق مبدأ وجود قرار نمی‌گیرد (ابن‌سینا ۱۳۷۹: ۱۹۶).

شاهد دیگر سخن ابن‌سیناست که ضمن دفاع از قدیم‌بودن عالم، ضروری و ازلی‌بودن وجود عالم را اثبات می‌کند، با این استدلال که چون واجب‌الوجود بالذات واجب‌الوجود در جمیع صفات است، پس مسبوق‌بودن عالم به عدم باطل است؛ زیرا شرایط صدور عالم برای او همیشه فراهم است (ابن‌سینا ۱۳۷۵: ۱۳۷). شاهد دیگر مخالفت فلاسفه مسلمان با

نظریه حدود زمانی و اعتقاد ایشان به قدم زمانی عالم (سهروردی ۱۳۷۳: ۱۳۷؛ رازی ۱۳۷۱: ۳۸؛ ملاصدرا ۱۹۸۱: ج ۳، ۲۴۴؛ ابن سینا ۱۳۷۵: ۱۰۳؛ شیرازی ۱۳۶۹: ۵۰۷؛ بغدادی ۱۳۷۳: ج ۳، ۴۱) است که دال بر اعتقاد ایشان به محال بودن خلق از عدم است؛ زیرا می دانیم که حدود زمانی به معنای مسبوق بودن شیء به عدم است. حتی خواجه در شرح اشارات ادعا می کند که حکما بر غیر مسبوق بودن عالم به عدم اجماع دارند (طوسی ۱۳۷۵: ج ۳، ۱۲۹).

۵.۳.۴ ضروری بودن یا نبودن جهان هستی

نویسنده معتقد است که در فلسفه اسلامی به تبع اندیشه قرآنی پدیده های عالم می توانستند در وضعیت عدم مطلق بمانند؛ یعنی جبر و ضرورتی در پدید آمدن آن ها نیست. این سخن دوپهلوست و نیازمند تفسیر و تفصیل. گرچه فلاسفه مسلمان ماسوی الله را ذاتاً ممکن الوجود می دانند، اما در مقام تحقق، آن ها را واجب بالغیر می دانند و اعتقاد ایشان به قدیم بودن عالم مؤید ضروری بودن آن است.

چنان که اشاره شد، فلاسفه مسلمان قائل به قدم عالم و از مخالفان سرسخت نظریه حدود زمانی عالم اند. قدیم دانستن عالم به این معناست که ایشان نظریه خلق از عدم را که متناسب با نظریه خلق و آفرینش است نمی پذیرند. بنابر نظریه قدیم بودن عالم، گرچه ممکن است برخی اجزای جهان در وضعیت عدم مطلق و ابدی بمانند، اما ممکن نیست کل هستی در این وضعیت بماند؛ گویی ضرورتی در خلق کل هستی هست؛ زیرا وضعیت لازم برای پدید آمدن عالم - منظور عالم جسمانی نیست - همیشه فراهم است، وگرنه لازم می آید مبدأ جهان یا قادر مطلق نباشد، یا عالم مطلق نباشد، یا فیاض علی الاطلاق نباشد.

ابن سینا در کتاب مبدأ و معاد در بحثی در باب ترادف مفهومی صفات الهی به وجوب صدور عالم از خداوند تصریح می کند. اصل عبارت وی چنین است: «و أمّا الحیاة علی الاطلاق و العلم علی الاطلاق و الارادة علی الاطلاق فلیست واحدة المفهوم، و لکن المطلقات متوهمة و الموجودات غیر مطلقة، بل لكل ما یجوز أن یكون له. و إنما کلامنا فی أمره و العلم و القدرة التي یجوز أن یوصف بها الواجب الوجود، و إذا کان كذلك کان وجود لوازمه الصادرة عنه هو وجوب وجودها، و أيضا هو علمه بوجوب وجودها» (ابن سینا ۱۳۶۳: ۱۹).

ابن سینا در آخر نمط پنجم اشارات بحثی را تحت عنوان «أوهام و تنبیهات فی بیان المذاهب فی وجوب أعیان الموجودات» طرح می‌کند و مفصل نظر متکلمانی را که معقدند خدواند صاحب اراده متجدد بوده و در زمانی خاص اراده خلق کرده است رد می‌کند. سپس از نظریه حکما دفاع می‌کند که معتقد بودند چون واجب‌الوجود بالذات واجب‌الوجود در جمیع صفات است، پس مسبوق‌بودن عالم به عدم باطل است و ضمن دفاع از قدیم‌بودن عالم ضرورت وجود عالم را اثبات می‌کند (ابن سینا ۱۳۷۵: ۱۳۷).

۶.۳.۴ عدم توجه به تنوع مکاتب فلسفی یونان

نوع بیان نویسنده در مورد فلسفه یونان به گونه‌ای است که خواننده احساس می‌کند ایشان تفاوت‌ها و تنوع‌های موجود در فلسفه یونان را جدی نگرفته و به آن به مثابه یک جهان‌بینی واحد می‌نگرد. برای مثال، چنان‌که در بخش گزارش محتوایی کتاب شاهد بودیم، نویسنده معتقد است در فلسفه یونانی مبدأ جهان یک امر درون‌بود است. این مدعا با این کلیت محل تأمل است، زیرا اگرچه این سخن در مورد برخی فلاسفه یونانی خصوصاً پیشاسقراطی‌ها صدق می‌کند، اما قطعی دانستن صدق آن درباره افلاطون دشوار است؛ زیرا در کتاب‌هایش شواهد قابل توجهی وجود دارد دال بر این‌که او مبدأ را علت نخستین بیرون از هستی می‌داند. برای مثال، افلاطون مبدأ را بالاترین وجود و علت همه موجودات می‌داند (افلاطون ۱۳۸۰: ۱۰۵۹)؛ از خدا به‌عنوان آفریننده جهان یاد می‌کند (همان: ۱۷۲۷)؛ در جمهوری خدا را صانع حقیقت هر چیز معرفی می‌کند (افلاطون ۱۳۷۴: ۵۵۷)؛ در تیمائوس علت سازنده جهان را یکی از علل چهارگانه نمی‌داند و علت اصلی را خارج از این علل چهارگانه می‌داند (افلاطون ۱۳۵۱: ۶۶)؛ از او به‌عنوان سازنده و نظم‌دهنده جهان - البته نه از عدم - یاد می‌کند (همان: ۱۱۰). این سنخ شواهد در نوشته‌های افلاطون به قدری است که کاپلستون روایت ارسطو از اعتقاد افلاطون به مادی یا صوری‌بودن مبدأ نخستین را نقد و تصریح می‌کند که مفهوم دمیورژ در تیمائوس افلاطون همان علت فاعلی است (کاپلستون ۱۳۷۵: ج ۱، ۳۳۴).

۵. نتیجه‌گیری

کتاب مرحوم فلاطوری در باب مقایسه فلسفه اسلامی و فلسفه یونانی آن‌قدر از حیث محتوا بدیع و درعین حال عمیق است که می‌توان ادعا کرد این کتاب جزء منابع دست‌اول در این

موضوع است. نویسنده سعی کرده است از شعاردادن و طرح مباحث حاشیه‌ای پرهیز کند و در قالب مسائل و مصادیق مشخصی مدعای خود - یعنی دگرگون‌شدن فلسفه یونانی در مواجهه با فلسفه اسلامی - را پی‌گیری کند. کتاب سرنخ‌ها و ایده‌های بسیار خوبی را مطرح کرده که می‌تواند آغازی برای تحقیقات بعدی شود. علاوه‌بر محتوا، روش‌شناسی محققانه کتاب و نحوه مواجهه نویسنده با متون فلسفه اسلامی دو کارکرد ویژه دیگر این کتاب‌اند. کتاب نقاط قوت دیگری نیز دارد که در متن مقاله به آن‌ها اشاره شده است.

گرچه کتاب به لحاظ انسجام و ترتیب فصل‌ها موفق است، اما زبانش چنان فنی و مملو از پاراگراف‌ها و پانوشته‌های زبان‌شناسانه است که فهم مدعاها و استدلال‌ها و سیر مباحث اصلی کتاب را دشوار می‌سازد. مهم‌ترین نقد و نقص محتوایی کتاب (علاوه‌بر تمرکز بر اندیشه قرآنی به جای فلسفه اسلامی) ناکافی بودن ادله و عدم توجه کافی به ادله رقیب است که در متن مقاله سعی شده است مصادیق متعدد این نقص بررسی شود.

پی‌نوشت

۱. لازم است این‌جا متذکر شوم که مدعای مرحوم فلاطوری این نیست که سنت فلسفی که در جهان اسلام تحقق عینی و تاریخی یافته است به‌واقع اسلامی است، به این معنا که مطابق با آموزه‌های دین اسلام است؛ زیرا ایشان اساساً اعتقادی به وحدت‌انگاری دین و فلسفه ندارند و از تفکیک این دو حوزه دفاع می‌کند.

کتاب‌نامه

- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۶۳)، *المبدأ و المعاد*، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی.
- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۹)، *النجاة من الغرق فی بحر الضلالت*، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: دانشگاه تهران.
- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵)، *الاشارات و التنبیها*، قم: البلاغة.
- افلاطون (۱۳۸۰)، *دوره آثار افلاطون*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- افلاطون (۱۳۷۴)، *جمهور*، ترجمه فواد رحمانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- افلاطون (۱۳۵۱)، *تیمائوس*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- بغدادی، ابوالبرکات هبة الله بن ملکا (۱۳۷۳)، *المعتبر فی الحکمة*، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- رازی، محمد بن زکریا (۱۳۷۱)، *السیرة الفلسفیه*، تهران: انقلاب اسلامی.

- سبزواری، ملاحادی (۱۳۷۹)، شرح المنظومه، تصحیح و تعلیق آیت‌الله حسن‌زاده‌آملی، تهران: ناب.
- سهروردی، یحیی بن حبیب (۱۳۷۳)، حکمة الاشراق، تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شیرازی، قطب‌الدین محمود بن مسعود (۱۳۶۹)، درة التاج، تصحیح محمد مشکوة، تهران: حکمت.
- طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۷۵)، شرح الاشارات و التنبیها، قم: البلاغه.
- عبودیت، عبدالرسول (۱۳۸۲)، «آیا فلسفه اسلامی داریم؟»، معرفت فلسفی، ش ۱.
- قنبری، امید (۱۳۸۶)، زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی عبدالجواد فلاطوری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- فلاطوری، عبدالجواد (۱۳۹۴)، دگرگونی بنیادی فلسفه یونانی در برخورد با شیوه اندیشه اسلامی، ترجمه سیدمحمد باقر تلغری‌زاده، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۷۵)، تاریخ فلسفه، ترجمه جلال‌الدین مجتوبی، تهران: علمی و فرهنگی.
- مرحبا، محمد عبدالرحمن (۱۳۸۷)، «ماهیت فلسفه عربی-اسلامی»، ترجمه عبدالله امینی‌پور، نقد و نظر، ش ۵۲.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، بیروت: دار احیاء التراث.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۵۴)، المبدأ و المعاد، تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۱)، العرشیه، تصحیح غلامحسین آهنی، تهران: مولی.